

چاپ سوم



www.30book.com

مفردم ایرونی

با ارجاع مدام به سقراط

سورن کیرکگور

ترجمه‌ی صالح نجفی



مقدمه مترجم

مفهوم آبرونی رساله پایان نامه کیرکگور است، رساله‌ای در باب آبرونی و به‌ویژه آبرونی سقراطی. *irony* حول و حوش سال ۱۵۰۰ میلادی وارد زبان انگلیسی شد، از اصل لاتینی *ironia* که خود ریشه در *eironeia* یونانی داشت. *eironeia* در یونانی از واژه *eiron* به معنای «سالوس»، «متظاهر» و «ریاکار» گرفته شده است؛ *eironeia* در مورد کسی به کار می‌رود که احساسات یا قصد و نیت خویش را پنهان می‌کند، خود را به ندانستن می‌زند و به اصطلاح «تجاهل» می‌کند. به‌طور مشخص، *eironeia* به شگرد «نادانی ساختگی» سقراط اطلاق می‌شود. از دهه ۱۶۴۰ میلادی، *irony* کاربردی مجازی نیز یافت، دال بر وضعیتی خلاف‌آمد عادت و اوضاع و احوال تناقض‌آمیز.

داوران حاضر در جلسه دفاع سورن کیرکگور تأیید کردند که رساله «مفهوم آبرونی» نوشته‌ای درخور توجه و سرشار از هوشمندی است اما میک نگارش سورن آنان را نگران می‌کرد: گروهی بر آن بودند که نشر او با ضربات گام‌های شخصی پیش می‌رود که سلانه‌سلانه می‌خرامد و می‌چمد؛ گروهی رساله او را پر از لفاظی و اطناب مخل و در مجموع آن را غیرعادی و نامتعارف یافتند. کیرکگور از پادشاه دانمارک درخواست کرد که اجازه دهد رساله‌اش را برخلاف رسم رایج نه به زبان لاتینی که به دانمارکی بنویسد، چرا که احساس می‌کرد زبان دانمارکی با موضوع رساله‌اش تناسب بیشتری دارد. با این حال، سمینارش به زبان لاتینی برگزار شد.

مفهوم آبرونی زمانی که انتشار یافت توجه چندانی بر نینگیخت و چندان نقد و بررسی در موردش نوشته نشد. منتقد گمنامی آن را به عرش اعلا رساند اما می‌آرون گلدشمیت، ناشر و روزنامه‌نگار و رمان‌نویس دانمارکی (۱۸۱۹-۱۸۸۷)، بر آن منتقد گمنام خرده گرفت که به جای بررسی محتوا و مضمون رساله به ستایش از سبک آن پرداخته است. کیرکگور می‌دانست که سبک رساله مایهٔ دردسر بسیاری از خوانندگان خواهد شد.

کیرکگور در یکی از یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد:

و اگر خواننده در این رساله، به ویژه در بخش نخست آن، به مطلبی برخورد که آن را مغایر با رسم رایج در نوشته‌های محققانه یافت، باید شادی و سرخوشی مرا ببخشاید، چرا که من در این کار، گاهی برای سبک‌کردن بار نوشته‌ام، آواز سر داده‌ام.

بدین قرار، رهیافت خلاف‌آمد و غیرمتعارف کیرکگور به مضمون و سبک نگارش در همان نخستین سال‌های نوشتن‌اش آغاز شد. دل‌بستگی او به سقراط (افلاطون) و در سرتاسر نوشته‌هایش برقرار ماند، خصوصاً به این اندرز سقراطی که «خود را بشناس» و به نظریهٔ تذکار افلاطون (دانستن همان به یاد آوردن است). در سال‌های پس از انتشار رساله، کیرکگور این نوشتهٔ جوانی‌اش را ارزیابی کرد و با تمایه‌ای از نومییدی و دل‌سردی به نگاه غیرانتقادی‌اش در کاربرد آرای هگل اشاره کرد

چون تحت تأثیر هگل و همهٔ چیزهای مدرن بودم و بلوغ لازم را برای درک درست عظمت نداشتیم، در یک جای رساله مقاومت‌م را از کف هدام و نوشتم که یکی از نقاط ضعف سقراط این بود که کل (the whole) را نادیده می‌گرفت و فقط افراد را، آن هم از حیث تعداد، در مد نظر داشت. چه مایهٔ احمق و هگل‌زده بودم! دقیقاً همین نکته است که با قوت تمام نشان می‌دهد سقراط چه آموزگار بزرگی در زمینهٔ حیات اخلاقی بود.

مفهوم آبرونی از دو بخش تشکیل شده است. بخش نخست دربارهٔ آبرونی سقراط به روایت افلاطون، کسنوفون، و آریستوفانس است، به انضمام فصلی پایانی در باب هگل. کیرکگور هم‌توا با قاطبهٔ منتقدان اظهار می‌دارد که سقراط کسنوفون هیچ جاذبه‌ای ندارد و، از آن مهم‌تر، مردی است که اصلاً کاری نکرده که درخور

اعدام کردن باشد: آدمی سربراه و بی‌بو و خاصیت که هیچ تهدیدی برای نظم مستقر و حافظان وضع موجود در زمانه خویش پدید نمی‌آورد.

کیرکگور گوشزد می‌کند که کسنوفون در ثبت خاطراتش از سقراط «هدفی» را دنبال می‌کرد. طرفه این که، خود این قضیه، یعنی «هدف» داشتن، از نظر کیرکگور، نوعی عیب یا خشوی دل‌آزار بود: کسنوفون می‌خواست ثابت کند آنتی‌ها با محکوم کردن سقراط به مرگ، مرتکب ظلم و جوری فضاحت‌بار شدند. اما کسنوفون به‌ترکیبی از سقراط دفاع می‌کند که او را نه تنها بی‌گناه بلکه در مجموع «بی‌خطر» جلوه می‌دهد، چندان که خوانندهٔ خاطرات سقراطی کسنوفون از خود می‌پرسد کدام شیطان به‌طیبتی آنتیان را آن‌چنان جادو کرد که خیال کردند سقراط چیزی بیش از شخصیتی مضحک و وزاج و البته خوش‌مشرب و خوش‌خلق است، آدمی میانه‌حال و اهل اعتدال، نه خوب و نه بد که آزارش به مورچه هم نمی‌رسد و از روی حسن نیت از کل عالم فقط یک خواسته دارد: گوش سپردن به پرت‌وپلاهای بی‌معنایی که یک‌ریز سرهم می‌کند.

بعد از آن، کیرکگور به‌سراغ سقراط افلاطون می‌رود، سقراطی که در رساله‌های مهمانی، پروتاگوراس، فایدون، آپولوژی و جمهوری به صحنه می‌آید. چنان که مشهور است، بنا به روایت افلاطون در رسالهٔ آپولوژی، سقراط در یکی از مهم‌ترین بخش‌های این رساله از دوست روزگار جوانی اش، خایرفون، نقل می‌کند که

یک‌بار که به دلفوی رفته بود [...] از خدای دلفوی پرسید: «کسی داناتر از سقراط هست؟» از پرستشگاه پاسخ آمد که هیچ‌کس داناتر از سقراط نیست. [...] همین که این خبر به‌گوشم رسید به خود گفتم: «... من خود می‌دانم که از دانایی کمترین بهره‌ای ندارم. پس منظور خدا باید چیزی دیگر باشد زیرا خدا دروغ نمی‌گوید...»

سقراط پس از رایزنی با بسیاری از حکیمان و دانایان نامی، منظور خدا را چنین تعبیر می‌کند: «کسانی که بیش از همه به دانایی شهره بودند به‌نظر من زیون‌تر از همه آمدند و مردمانی که شهرتی به دانایی نداشتند خردمندتر از آنان بودند.» و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که خدای دلفوی می‌خواست بگوید: «داناترین شما آدمیان، کسی است که چون سقراط بداند که هیچ نمی‌داند.» به‌نظر کیرکگور، هگل آبرونی مستتر در این گفته را نمی‌بیند و ظاهر حرف سقراط را به‌جای معنای حقیقی آن

می‌گیرد. در مقابل، کیرکگور ضمن این که روی آیرونی سقراط انگشت می‌گذارد و معتقد است وجود سقراط ملامت از آیرونی است. اما به نظر کیرکگور، افلاطون هم همواره از آیرونی سقراط آگاه نیست و از این رو گاهی حرف‌های او را زیاده جدی می‌گیرد. کین توزی افکار عمومی در قبال آیرونی سقراط نشان می‌دهد که آنتیان چگونه توانستند او را محکوم به مرگ کنند.

به عقیده کیرکگور، شاگرد تیزهوش مکتب افلاطون متوجه حضور دو نوع آیرونی در نوشته‌های او می‌شود. آیرونی اول نیروی تپنده و شتابنده‌ای است که در درون پژوهش‌های او جریان دارد؛ و آیرونی دوم سروری را به ناحق به خود نسبت می‌دهد — البته اگر بتواند. در نتیجه، از آن‌جا که در آپولوژی آیرونی حضور دارد، نمی‌توان بدون تأمل انگارش کرد زیرا این آیرونی افلاطونی نیست و هیچ بعید نیست که آیرونی سقراط چیزی به غیر از آیرونی افلاطون باشد. از این منظر، این پرسش دشوار پیش می‌آید که سقراط چگونه توانست افلاطون را تا بدان درجه سردرگم سازد که آنچه را سقراط به لسان آیرونی گفته است جدی بگیرد.

برای کیرکگور، مسأله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که به یاد آوریم افلاطون در کل آیرونی را بسیار خوب می‌فهمید، حقیقتی که از وایسین نوشته‌هایش نیز پیداست. کیرکگور برای این مسأله دو دلیل می‌آورد: یکم، شاید افلاطون همیشه در فهم کامل منظور سقراط به مشکل برمی‌خورده؛ و دوم (جواب اصلی کیرکگور)، در نوشته‌های افلاطون نباید به دنبال بازنمایی محض و نمایش طابق النعل بالنعل سقراط بگردیم.

شاید تعجب کنید که از نظر کیرکگور، تصویری که آریستوفانس در کمدی ابرها از سقراط به دست می‌دهد نه تنها روشنگر و راهگشا بلکه از بسیاری جهات صحیح و مطابق با واقع است. غالباً می‌گویند این نمایشنامه شخصیت سقراط را مغرضانه در مظان اتهام می‌گذارد و حتی گروهی بر آن‌اند که به روی صحنه رفتن آن تأثیری چنان منفی در افکار عمومی به جا نهاد که شهروندان آتن را مهیای رأی‌دادن به حکم اعدام سقراط ساخت. و با این همه کیرکگور کار آریستوفانس را

۱. بنگرید به ابرها (از مجموعه کمدی‌های آریستوفان)، ترجمه رضا شیرمرز، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۷. در متن ترجمه، هرجا که کیرکگور از نمایشنامه آریستوفانس نقل قول می‌کند، کوشیده‌ام ترجمه مطابق با ترجمه انگلیسی باشد. اما در همه حال، ترجمه خوب رضا شیرمرز را هم در نظر داشتم.

می ستاید. به زعم او سقراطی که آریستوفانس به روی صحنه تئاتر برد سقراط واقعی بود: سقراط بالفعل. در کمیدی کم نظیر آریستوفانس ویژگی های گوناگونی به سقراط نسبت داده می شود که با تاریخ تصدیق شان می کند یا دست کم در مجموع به آنچه از منابع دیگر درباره سقراط می دانیم شباهت دارند.

کیرکگور اشاره می کند به عادات خلاف عرف سقراط: سقراط عادت داشت هنگامی که در بحر تفکر یا مراقبه (meditation) مستغرق می شود مدتی سرپا بایستد و جنب نخورد (الکار که خشکش زده)؛ و همچنین رابطه اسرارآمیزش با خدای شخصی اش (دایمون سقراط). همین رفتارهای نامتعارف، به اضافه طنز و تجاهل سقراط، بود که بدر طبیعی دست انداختن های آریستوفانسی شد. از این گذشته، عادات سقراط به یک معنی همانند راه و رسم سوفیست ها بود. اگرچه او از بابت تدریس پولی نمی گرفت، گاهی دیالکتیک اش «استدلال ضعیف تر را قوی تر می ساخت» - ابرهای آریستوفانس همین خصوصیت را برجسته نمود.

کیرکگور در این رساله تعریف جامع و مانعی از واژه آیرونی به دست نمی دهد، ولی رابطه آیرونی را با دیالکتیک به خوبی روشن می کند. به زعم کیرکگور، آیرونی (تجاهل) و دیالکتیک (جدل) دو نیروی عظیم در مکالمات افلاطون اند و البته می افزاید که نوع مضاعفی از دیالکتیک در افلاطون هست. و متناظراً دو نوع آیرونی: یک نوع آیرونی هست که صرفاً محرک یا مشوقی برای فکر کردن است، هرگاه که کار تفکر به رخوت و خواب آلودگی می گشاید. نوع اول آیرونی به میدان می آید و تفکر را جان دوباره می بخشد و به حرکت در می آورد و وقتی تفکر هرزه گرد می گردد گوشمالش می دهد. نوع دوم آیرونی، اما، خود به تعبیری محرک بالذات است و خود غایت و مقصودی است که باید در راهش کوشید. در مقابل، دیالکتیکی هست که در تکاپوی مداومش پیوسته مراقب است تا مسأله مورد بحث به گل ننشیند و زمین گیر نشود. و همچنین دیالکتیکی هست که از انتزاعی ترین ایده ها می آغازد و می خواهد مجالی فراهم آورد تا آن ایده ها خود را در تعین هایی انضمامی تر عیان سازند. البته کیرکگور می کوشد نشان دهد که در کنار این دو عنصر، عنصر سوم هم در نوشته های افلاطون یافت می شود که در حکم مکملی عمل می کند که برای رفع کاستی های هر دو نیروی عظیم تجاهل و جدل ضروری است. رکن سوم، خود، از دو عنصر عرفانی و استعاره ای تشکیل می شود: نوع اول دیالکتیک

متناظر است با نوع اول آیرونی، نوع دوم دیالکتیک متناظر است با نوع دوم آیرونی؛ متناظر با نوع اول دیالکتیک و آیرونی، عنصر عرفانی قرار می‌گیرد و عنصر استعاری در تناظر با نوع دوم دیالکتیک و آیرونی تعیین می‌یابد — و البته به نحوی که عنصر عرفانی بالضروره نه با زوج اول پیوند می‌خورد و نه با زوج دوم، بلکه بیشتر به چشمداشتی می‌ماند که یک‌بعدی بودن هر دو زوج ایجاد می‌کند یا به عنصر انتقالی، یک‌جور مرد میانی، که عملاً به هیچ‌یک از آن دو تعلق ندارد.

در بخش دوم رساله، کیرکگور یک‌بار دیگر به سراغ آیرونی سقراطی می‌رود. این‌بار آیرونی را «منفیّت مطلق نامتناهی» تعریف می‌کند: منفیت است، چون فقط نفی می‌کند؛ نامتناهی است، چون این یا آن پدیده را نفی نمی‌کند؛ مطلق است، چون آیرونی به خاطر چیزی دست به نفی می‌زند که والاتر است اما هنوز وجود خارجی ندارد. بدین اعتبار، آیرونی هیچ چیز را تثبیت نمی‌کند چون آنچه قرار است تثبیت شود در ورای آیرونی جای دارد. و آن‌گاه کیرکگور حکم بسیار مهمی در باب نسبت آیرونی و فاعلیت (subjectivity) صادر می‌کند: آیرونی جزو شروط لازم فاعلیت است.

در آیرونی، فاعل بشری (subject) زادی منفی دارد و از این حیث همواره معلق (suspended) است، چون هیچ چیز در کار نیست که او را نگاه دارد یا پابند سازد. اما همین آزادی، همین حال تعلیق، همین پادروایی، وجود اهل آیرونی (ironist) را لبریز از وجد می‌کند چون او به تعبیری از فکر امکان‌های بی‌نهایت سرمست می‌شود. ولی، به زعم کیرکگور، اگر آیرونی جزو تعیین‌ها یا شروط لازم فاعلیت باشد، آن‌گاه نخستین بار که فاعلیت در تاریخ جهان ظاهر می‌شود لاجرم آیرونی هم باید به صحنه بیاید. به بیان دیگر، آیرونی نخستین و انتزاعی‌ترین تعیین فاعلیت است. باری، در این‌جا کیرکگور باز به آن نقطه عطف تاریخی بازمی‌گردد که در آن فاعلیت نخستین بار ظاهر می‌شود: لحظه‌ای که سقراط پای در صحنه تاریخ جهان می‌گذارد. به روایت کیرکگور، کل واقعیت موجود یا فعلیت داده‌شده (given actuality) اعتبارش را بالکل از کف داده و او با واقعیت بالفعل کل جهان واقعی یا جوهری بیگانه شده بود. اما این فقط یک وجه از آیرونی او بود: از سوی دیگر، او با بهره‌گیری از آیرونی کمر به تخریب فرهنگ یونان بست. او در همه حال با سلاح آیرونی به مقابله با آن فرهنگ می‌رفت: «من نادان‌ام و هیچ نمی‌دانم»؛

اما پیوسته در صدد بود تا از دیگران کسب اطلاعات کند؛ و با این همه می گذاشت تا وضع موجود همچنان وجود داشته باشد تا سرانجام همچون کشتی توفان زده‌ای زیر آب برود و غرق شود. سقراط تا واپسین نفس از این تاکتیک بهره جست، حتی زمانی که کارش به محکمه کشید. اما همین اشتیاق و شور سرانجام تمام نیرویش را تحلیل برد و در آخر آبرونی از پایش در آورد؛ سرش به دوار افتاد و همه چیز در نظرش فاقد واقعیت شد.

آبرونی همانا نیروی نفی است زیرا می خواهد بسا گفتن این که یک چیز چه چیزی نیست، یعنی از راه سلب، وضوح ایجاد کند و در واقع ذهن و روح را تصفیه کند. بعضی از متألهان قرون وسطی از همین روش استفاده می کردند، روشی که امروز به نام «الهیات تنزیهی» یا «سلبی» (apophatic یا negative) می شناسیم: الهیاتی که می گوشت خداوند (خیر مطلق) را از راه نفی وصف کند، با گفتن این که خدا چه چیزی نیست. در قرن نهم میلادی، جان اسکاتس اریگنا معتقد بود «ما نمی دانیم که خدا چیست. خدا خودش هم نمی داند که چیست زیرا او اصلاً چیز نیست. خدا به معنی واقعی کلمه نیست. وجود ندارد، چرا که او فراسوی وجود است: او متعالی است». الهیات تنزیهی می گوشت تجربه دینی و زبان تکلم درباره خیر قدسی را از راه بیش تصفیه کند — نه از راه وصف آن چه خدا هست بل از راه علم به این که خدا چه چیزهایی نیست (apophasis). کیر کگور هم تا اندازه‌ای همین کار را می کند.

کیر کگور سپس مقولات خودش را به بحث می گذارد، باز ارجاع به آرای هگل، یوهان گتلیب فیشته^۱ (۱۷۶۲-۱۸۱۴)، فریدریش فن شلگل (۱۷۷۲-۱۸۲۹)، شاعر

۱. Fichte. فیشته در ۱۷۶۲ در خانواده برزگر و دهنشینی تهیدست در ساکسونی به دنیا آمد و با کمک و حمایت زمین داری محلی در ینا و لایپتسیگ الهیات و فیلولوژی و فلسفه خواند. در آستانه ۳۰ سالگی با کانت دیدار کرد و شاگرد و مریدش شد. در ۱۷۹۴ به کرسی استادی در ینا رسید اما پنج سال بعد به اتهام تدریس الحاد و ترویج کفر و بی خدایی اخراج شد. وطن پرستی پرشور بود و در سال‌های ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ مجموعه سخن رانی‌هایی خطاب به ملت آلمان ایراد کرد و نقشی مؤثر در تولد دوباره پروس پس از شکست‌هایش در برابر ناپلئون ایفا کرد. در سال ۱۸۱۰ استاد دانشگاه نوبنیا در برلین شد. فیشته معتقد بود دو روش در فلسفه امکان پذیر است: روش جزئی که ایده (تصور) را از چیزها (شیء) استنتاج می کند و روش ایده‌نالیسم که شیء را از تصور استنتاج می کند. افراد بسته به ساختمان ذهن خویش یکی از این دو روش را برمی گزینند اما به هر روی ایده‌نالیسم مرجح است زیرا ما نمی توانیم تبیین رضایت بخشی از آگاهی بر حسب وجود ارائه کنیم ←

و منتقد رمانتیک آلمانی، یوهان لودویگ تیک (۱۷۷۳-۱۸۵۳)، رمان‌نویس رمانتیک آلمانی، و کارل ویلهلم فردیناند زولگر^۱ (۱۷۸۰-۱۸۱۹)، زیباشناس و شاگرد فیشته و شاگرد فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ (۱۷۷۵-۱۸۵۴).

هگل در نهایت نظر مساعدی به آیرونی ندارد. وقتی سقراط می‌گوید «من نادانم»، هگل حرف او را می‌پذیرد. به نظر هگل، آیرونی نشانه نوعی عیب است و به همین سبب آن را دون شأن سقراط (افلاطون) می‌داند. پس از آن، کیرکگور نظریه فیشته در باب فاعلیت ذهن را نقد می‌کند. و البته کیرکگور خود از آلمان اصالت فاعل دورن ذات (subjectivism) دفاع می‌کند. شلگل عمده شهرت خود را مدیون رمان جنجالی اش لو تسینده^۲ بود، رمانی

— تبیینی که روش جزئی کل را در آکروش دارد — ولی اگر آگاهی را یک داده تلقی کنیم می‌توانیم براساس آن تجربه، اگرچه نه شیء، می‌نفسه، را توضیح دهیم. بدین سان، فیشته ایده شیء فی‌نفسه را کنار نهاد و به جای آن که سرشت نفس اندیشنده را از کثرات تجربه بیرون بکشد — کوششی که در فلسفه کانت می‌بینیم — بر آن شد تا کثرات را از فعالیت آگو (= من محض) استخراج کند. در زمینه اخلاق، فیشته می‌گوید فعل اخلاقی باید از وجدان فرد سرچشمه بگیرد نه از اطاعت و تمکین در برابر مراجع اقتدار: آدمی باید مطابق با تصور خویش از وظیفه عمل کند. بدین قرار، حیات اخلاقی سلسله‌ای از اعمال است که به آزادی روحی کامل آگو می‌انجامند. شیء اخلاقی محصول کاهلی و ناتوانی ناشی از تن‌پروری ما در بررسی همه جوانب و تمام جزئیات اعمال مان است. در مورد دولت، فیشته معتقد بود که رسالت آن تضمین این مهم بود که شهروندان آزادی خود را به حرمت آزادی دیگران محدود سازند. متنها فیشته می‌گفت دولت در ضمن باید برای همگان حقوق یکسان در نظر بگیرد: مالکیت و اتکای به نفس اقتصادی باید برای همگان تضمین شود. او در زمینه اقتصاد به پاره‌های آموزه‌های سوسیالیستی تمایل یافت.

۱. Karl Wilhelm Ferdinand Solger. زولگر یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رمانتیسم و آیرونی محسوب می‌شود. او در ۱۸۱۵ کتابی دو جلدی در باب زیباشناسی منتشر ساخت و در آن وارد بحث با اوگوست ویلهلم شلگل شد. مباحث زیباشناسی او هم در فلسفه هگل و هم در اندیشه‌های هایتریش هاینه مؤثر افتاد. زولگر را پرشورترین مدافع رمانتیک آیرونی می‌دانند. از نظر او، آیرونی «کامل‌ترین میوه فهم هنرمندانه است»: «نمایش حاق و اقیعت هنری».

۲. Lucinde. لو تسینده در ۱۷۹۹ انتشار یافت و به جهت تصویر صریح و بی‌برده‌ای (که با معیارهای زمان خود) از رابطه نامشروع جنسی به دست می‌داد و بسیاری آن را مربوط به زندگی نامه شخصی مؤلفش می‌دانستند، رسوایی و بدنامی دامنه‌داری برای شلگل به بار آورد. لو تسینده رمانی ناتمام بود، با عنوان فرعی «اعترافات یک بی‌دست‌وپا». از نظر خود شلگل، این رمان کوششی بود برای رسیدن به قسمی «هاویه» یا «آشوب شکل یافته هنری»، کتابی که می‌خواست در عین «آشوب گونگی» و «بی‌نظمی»، «منظم» و «بسامان» باشد، «نظام‌مند» باشد. لو تسینده در قالب یک رمان، «نزاعی» رمانتیک را عرضه می‌کند، «نزاعی» میان امکان‌های رقیب و متعارض رمان‌نویسی: بدین معنی که خواننده در

مفهوم آبرونی رساله‌ی پایان‌نامه‌ی کیر کگور است؛ رساله‌ای در باب آبرونی و به‌ویژه آبرونی سقراطی. کیر کگور معتقد بود آبرونی برای فلسفه‌ی نظری از حیث نسبت نظرورزی با شک واجد اهمیت است: در عصری که همگان از اهمیت شک برای علم و دانشوری سخن می‌گویند باید گفت آبرونی همان نسبتی را با زندگی شخصی دارد که شک با علم: «همان‌طور که دانشمندان معتقدند بدون شک هیچ علم حقیقی میسر نمی‌شود، می‌توان گفت بدون آبرونی هیچ نوع زندگی حقیقتاً انسانی امکان نمی‌پذیرد».

از کتاب‌های نشر مرکز

- فرضیه‌ی کمونیسیم آن بدیو / مراد فرهادپور، صالح نجفی
 تکرار جستاری در روان‌شناسی تجربی سورن کیر کگور / صالح نجفی
 زبان و مرگ در باب جایگاه منفیت جورجو آگامبن / پویا ایمانی
 متعلقات و ملحقات آرتور شوپنهاور / رضا ولی‌یاری
 بی‌دولتی، دولت، آرمان‌شهر رابرت نوزیک / محسن رنجبر
 جستاری در باب اصول اخلاق دیوید هیوم / مجید داودی
 نظریه‌ای در باب عدالت جان رالز / مرتضی نوری
 آبرونی داگلاس کالین‌موکه / حسن افشار
 آشنایی با کیر کگور پل استراتزن / علی جوادزاده
 فراسوی هگل و نیچه الیوت ل. ژورست / خسرو طالب‌زاده
 کاوشی در خصوص فهم بشری دیوید هیوم / کاوه لاجوردی

ISBN: 978-964-213-280-5



9 789642 132805

۵۸۹۰۰ تومان

